



خود، جبهه جنگی را تصور نماید.

پس از تصور جبهه باید تصدیق کند که رفتن به جبهه و جنگیدن فایده و نتیجه ای دارد. و این مرحله را تصدیق به فایده می نامند.

سومین مرحله، مرحله مقایسه مصالح و مفاسد است. کسی که می خواهد به جبهه برود، پس از اینکه از مرحله تصور و تصدیق گذشت، فواید رفتن به جبهه و ضررهای آن را بررسی کرده و ارجحیت یک طرف را مورد تصدیق قرار می دهد. مثلاً: چنین می اندیشد که رفتن به جبهه فواید زیادی دارد، از طرفی دفاع از استقلال کشور است و از طرفی دیگر دفاع از اسلام است و جهاد فی سبیل الله محسوب می شود و نه تنها فوایدش در دنیا عاید خود و هموعان خود می شود که در آخرت هم اجر و پاداش بزرگی دارد. و از سوی دیگر، رفتن به جبهه با خطرهای روبرو می شود، ممکن است زخمی شود یا اینکه جان خود را از دست بدهد.

اینجا است که جنود عقل با جنود شیطان در باطن روح او مشغول مبارزه می شوند و در حقیقت یک جبهه داخلی در باطن انسان ایجاد می شود: از طرفی تبلیغات جنود شیطان او را به سرباز زدن و کاهلی و می دارند و دنیا و جلوه های رنگین آن را به رخ او می کشند و از طرفی دیگر جنود رحمان به او می گویند: رفتن به جبهه، جهاد و پیکار در راه الله است، پس به فرض اینکه جان مادی خود را از دست بدهی، حیات ابدی را برای خودت خریده ای «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بأن لهم الجنة». خداوند از مؤمنین خریدار است، جان ها و اموالشان را و در مقابل به آنها بهشت ارزانی داشته است. و می فرماید:

«ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون»

آنان را که در راه خدا کارزار می کنند، مرده نپندارید که آنان زنده اند ولی شما نمی دانید. و... پس از بررسی های نفع و ضرر بسا جبهه رفتن را ترجیح می دهد و نسبت به آن شوق پیدا می کند بتدریج شوق او زیاد می شود و آن را شوق موکد می نامند مرحوم حاجی سبزواری همین شوق را عبارت از اراده می داند ولی ظاهراً درست نیست بلکه پس از شوق موکد حالت تصمیم گیری در انسان پیدا می شود و این تصمیم جدی همان اراده است پس اراده و تصمیم غیر از شوق موکد است شوق موکد

از مبادی اراده است نه خود اراده شوق موکد یک حالت انفعالی است در صورتیکه اراده حالت فاعلیت نفس است پس بالاخره آخرین مرحله، مرحله تصمیم گیری است. پس از اینکه آن شخص نفع و ضرر رفتن به جبهه را باهم مقایسه می کند، و از جنگ درونی، پیروزوندانه بیرون می آید و شیطان را از ذهن خود طرد می کند، و نسبت به آن کار شوق پیدا می کند سرانجام تصمیم می گیرد که به جبهه برود؛ این تصمیم را اراده می نامند. و در تعریف آن گفته اند: «حالة اجماعية باعثة نحو العمل» یک حالت جمع و جور شدن است که انسان را به طرف کار سوق می دهد.<sup>۳</sup>

### اراده مخلوق، معلول اراده خالق است

بنابراین، اراده ای که درمن و شما است، مسبوق به مقدماتی است که آنها را مبادی اراده می نامند و عبارتند از: تصور، تصدیق بفایده، مقایسه نفع و ضرر و شوق موکد، ولی در مورد خداوند تبارک و تعالی اینچنین نیست. پس اگر مثلاً - بخواهد بیماری را شفا بخشد، چنین نیست که از او بی خبر باشد و پس از دعا کردن بیمار، تازه متوجه شود و آنگاه با خود بیاندیشد که آیا صلاح هست این مریض را بهبودی بخشم یا نه؟! و آنگاه تصمیم بگیرد!! بلکه خداوند اراده اش از ازل نسبت به تمام موجودات وجود داشته است و هیچگاه مبادی اراده در خدا راه ندارد زیرا حق تعالی محل حوادث نیست. و بالاتر اینکه اراده من و شما نیز معلول اراده خدا است زیرا تمام نظام وجود معلول اراده او است و ما و اراده ما هم جزئی از نظام وجود هستیم.

و از این روی در قرآن می خوانیم: «ذلك لمن شاء منكم أن يستقيم» و اما تشاؤون الآن بشاء الله. این برای کسی است که اراده می کند مستقیم باشد، و شما چیزی را اراده نمی کنید مگر اینکه خدا بخواهد؛ پس اگر کسی بیاندیشد که اراده او از نظام وجود خارج است، و وابسته به اراده خدا نیست مشرک شده است زیرا اراده انسان، فعل نفس او است و نفس او با اراده او و تمام مقدماتش، معلول اراده خدا است و تا خدا نخواسته باشد و مشیتش اقتضا نکرده باشد، هیچ اراده ای از هیچ کس محقق نمی شود.

## نه جبر است و نه تفویض

لازم به تذکر است که در این مورد اشکالهایی ممکن است به نظر برخی برسد ولی از آنجا که بحث خیلی طولانی می شود، از آن صرف نظر می کنیم. فقط اجمالاً این نکته را یادآور می شویم که این مطلب دلیل بر جبر بودن نیست زیرا انسان، فاعل مختار است ولی در عین حال اینچنین هم نیست که تفویض باشد به این معنی که همه چیز به او محول شده باشد و خداوند هیچ دخالتی در تحقق کارها نداشته باشد، بلکه همانگونه که امام صادق (ع) می فرماید «لا جبر ولا تفویض بل أمر بین الأمرین» نه جبر است و نه تفویض بلکه امری بین این دو است.

این نه جبر است بلکه این جبری است

ذکر جبری برای زاری است

این که گوئی این کنم با آن کنم

خود دلیل اختیار است ای منم

هنگامی که شما قصد انجام کاری را می کنی، همین دلیل است که اختیار داری و می توانی انجام دهی ولی شما و اراده شما، جزئی از نظام وجود است و همه نظام وجود از کوچک و بزرگش منتهی می شود به اراده حق تعالی، پس این امر بین الامرین است جبر این است که کار مستقیماً کار خدا باشد و اراده من بی اثر باشد و تفویض این است که کار معلول اراده من باشد و خدا اصلاً نقشی در کار من نداشته باشد ولی اگر کار معلول اراده من باشد حقیقتاً ولی اراده من معلول غلظی باشد که بالاخره با اراده خدا منتهی می شود این می شود امر بین الامرین کار هم باراده من است هم باراده خدا ولی در طول یکدیگر نه در عرض یکدیگر.

در هر صورت، حضرت امیر علیه السلام می فرماید: خداوند اراده می کند ولی در دل چیزی نمی گذراند زیرا خداوند دل ندارد و جسم نیست. و از این روی، اراده او عین ذاتش است و ازلی است!

## محبت و خشودی خداوند

«بِحُبِّ وَرَضِيٍّ مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ»

خداوند دوست می دارد و راضی و خوشنود می شود ولی نه

از روی مهربانی و رقت قلب  
در قرآن آیات زیادی وارد شده است که دلالت دارد بر اینکه خداوند دوست می دارد مؤمنان و پرهیزکاران و پیروان مخلص پیامبر اکرم (ص) را و همچنین خداوند از مؤمنان راضی و خوشنود می شود.

مانند: «ان الله يحب المتقين» خدا متقین را دوست می دارد.

«قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» بگو: «ای پیامبر! اگر خدا را دوست می دارید، پیروی از من کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد.

«لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة» با به تحقیق خداوند راضی شد از مؤمنین، هنگامی که در زیر درخت با تو بیعت کردند.

پس خداوند محبت و رضایت دارد ولی محبت و خشودی او مانند ما نیست زیرا محبت یا خشودی اگر در ما ایجاد شود، در اثر یک حالت انفعالی است که بر روان ما عارض می شود اما در مورد خداوند چنین فرضی متصور نیست زیرا روح ندارد که حالت انفعالی داشته باشد. و اینکه گفته می شود: خداوند از کسی خوشش می آید، به این معنی است که اگر آن شخص به دستورات خدا عمل کرده باشد قهر اطبق نظام تکوین و نظام اتم اکمل مورد الطاف خدا هم در دنیا و هم در آخرت قرار می گیرد و به بهشت بنزین نائل می شود، اینجا است که گفته می شود رضایت خدا را کسب کرده است ولی اگر منحرف شود و از راه مستقیمی که خدا برایش تعیین کرده، به بی راهه رود و دستورات الهی را نادیده بگیرد، خداوند او را به جهنم می افکند؛ و اینجا است که گفته می شود: مورد غضب خدا قرار گرفته است.

پس محبت و رضایت خداوند نسبت به بندگان مانند ما نیست که از روی رافت و مهربانی باشد یا رقت قلب پیدا کند. و رقت قلب معنایش این است که دلش یک حالت انعطافی پیدا کند و نسبت به چیزی علاقمند بشود و این در باره خداوند محال است زیرا محل حوادث نیست و چیزی که حادث است در او

پیدا نمی شود و جسم هم نیست که دل داشته باشد و این دل روزی از چیزی خوشش آید و روزی به چیزی غضب ورزد!

## دشمنی و خشم خداوند

«وَيَغْضِبُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشْفَقَةٍ»

و خداوند دشمن می دارد و غضب می کند ولی نه از روی مشقت و ناراحتی.

کینه ورزی و خشم نمودن نیز مانند محبت و خشنودی از حالاتی است که بر روان و روح انسان عارض می شود. گاهی انسان از چیزی بقدری نازاحت و خشمگین می شود که نه تنها تألم و تأثر روحی برایش پیدا می شود که حتی اثر آن ناراحتی در بدنش نیز ظاهر و آشکار می گردد که گاهی رگهای بدن متورم شده و رنگ رخسار قرمز می شود و گاهی هم در اثر ناراحتی روحی، رنگ انسان زرد شده و بدنش مرتعش شده و می لرزد. این تصورات روحی برای خداوند تبارک و تعالی نیست.

خداوند یک نظام اتم احسن را اراده کرده است که اگر رفتار من و شما بر طبق همان نظام تکوین که مورد اراده خدا است واقع شود، قهراً ارتقاء درجه و کمال و بهشت به دنبال دارد که این را رضا و محبت خدا می نامیم. و یک وقت هم از راه مستقیم دوری هسته و -خدا می نخواسته- به راه انحرافی می رویم که در آن صورت، نتیجه ای جز رسوائی در دنیا و آتش دوزخ در آخرت ندارد و این را غضب الهی می نامیم.

پس خداوند هم محبت دارد و هم از پیروان راستین پیامبر اسلام «ص» راضی می شود و هم نسبت به مشرکان و کافران، دشمنان است و آنان را دشمن می دارد، ولی نه از روی رافقت و رقت یا ناراحتی و رنج و مشقت زیرا اینها حالات روانی است که در موجودات حادث می شود و خداوند نه جسم است و نه محل حوادث.

## سخنی با ملحدان!

در اینجا بد نیست خطاب به ملحدان و کمونیست ها بگوئیم: شما که می گوئید: چون خدا را زیر چاقوی تشریح نیاقتیم، به او ایمان نمی آوریم! آیا رضایت و محبت و کینه و خشم را زیر

چاقوی تشریح می توانید بیابید، که به آنها باور و اعتقاد دارید؟ یا چاقوی تشریح می تواند به شما بنمایاند که قلب فلان آدم دارای محبت است یا کینه؟ شما را دوست دارد یا به شما بغض می ورزد؟ با کدام میکروسکوپ و در کدام لابراتوار می توانید این حالات روحی و روانی را بجوئید و پیدا کنید؟

شما که می پذیرید، حالات روحی و روانی وجود دارد که در اثر انفعالات نفس بر آن حادث می شود، با اینکه آن را در هیچ لابراتواری و زیر هیچ ذره بینی نمی توان یافت، پس باید قبول کنید که موجودات مجردی ماورای عالم ماده وجود دارند مانند جان. و به طریق اولی باید بپذیرید: خدائی وجود دارد که او واجب الوجود است و تمام نظام وجود جلوه ای از جلوه های او است و هیچ کس نمی تواند به کنه ذات خدا پی ببرد ولی اگر با تدبیر و تعقل به نفس خود بنگرد و نسبت این همه موجودات بزرگ و کوچک را با آن نظم و ترتیب فوق العاده، بیاندیشد، خواه ناخواه باید اذعان کند این نظام، بدون منظم ایجاد شده و حتماً پروردگار حسی قادر علیمی آن را به وجود آورده است.

در روایتی که هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل می کند، پس از اینکه حضرت در باره رضا و غضب پروردگار سخن بیان می آورد، چنین می فرماید:

«... فرضاه ثوابه وسخطه عقابه، من غیر شیء ینداخله فیهیجه وینقله من حال الی حال فإن ذلك صفة المخلوقین العاجزین المحتاجین، وهو تبارک وتعالی القوی العزیز الذی لا حاجة به الی شیء مما خلق، وخلقهم جميعاً محتاجون الیه...»

خشنودی و سخط خداوند مانند آن حالتی نیست که در مخلوقات و موجودات پیدا می شود زیرا رضایت و غضب امری است دخیل که بر مخلوق حادث می شود و او را از حالی به حالی دیگر منتقل می سازد چرا که او از اشیاء متأثر می شود و مرکب است ولی خالق و پروردگارها، اشیاء در او تأثیری ندارد. خداوند یکتا احدی الذات واحدی المعنی است و معنای رضا و خشنودی او، ثواب و مزدی است (که به نیکان می دهد) و معنای سخط و غضبش، عقاب و عذابی است (که بدان را فرا می گیرد) بی آنکه امری بر او وارد شود که او را تهییج نموده و از حالی به حالی دیگر منتقل سازد، چرا که اینها از صفات مخلوقین

بقیه در صفحه ۴۲

## بقیه از زینب «ع» الگوی ایمان و استقامت

گردن مؤمنین مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما بد کارتر و از نظر نیرو، ضعیف تریم؛ در آن روزی که داور خدا است و دشمن طرف مقابل توجّه ما است، و اعضای بدنش علیه تو گواهی خواهند داد... در آن هنگام که توجّه به اعمالی که از پیش فرستاده ای دست رسی نخواهی داشت، به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید، در می یابی که بهترین توشه ای که برای خویشتن اندوخته ای، کشتن ذرّه محمد «ص» می باشد!!»

یزید از شنیدن این سخنان که چون نیزه ای بر قلبش وارد شده بود، از وحشت و تائر، بر خود می لرزید و توانائی پاسخ گفتن نداشت، ناچار روی را از زینب بگردانید. و پس از چندی که حضرت سجاد «ع» نیز سخنانی به او فرمود، شروع کرد ناسزا و

لعنت بر ابن مرجانه فرستادن، تا اینکه شاید خود را از آن مهلکه نجات دهد! و از آن پس دستور داد اهل بیت را با کمال احترام! به مدینه برگردانند.

این بود بخشی از زندگی سراسر افتخار و عظمت زینب «س» باشد که دختران و زنان ما از زندگانی آن حضرت توشه ای بگیرند و در سزاء و ضراء، سختی ها و خوشی ها خدای را سپاس گویند و در حالی که بر مصیبت های زندگی صبر و تحمل می کنند، زینب وار، پیام رسان پیام شهیدان راه خدا باشند. و نه تنها در عمل که در نامگذاری نیز از این نام مقدس استفاده کرده و دختران خود را «زینب» بنامند به این آرزو که خوی زینب گیرند و شجاعت و شهامت را به ارث ببرند تا هم نامشان وهم کردارشان جاودانه بماند. و این سخن که در بین برخی مردم عوام و نادان رایج است که اگر نام زینب را برای فرزندان خود بگذارند، ستم کش و بیچاره می شود، نه تنها سخن بی اساس و دروغی است که قطعاً از شایعه های دشمنان اهل بیت است و هدفی جز مبارزه با این خاندان بویژه این نام مقدس ندارند.

## بقیه از نهج البلاغه (شناخت خداوند)

ناتوان و نیازمند است و خدای تبارک و تعالی، قوی و عزیز است که نیازی به هیچ یک از اشیائی که آفریده ندارد و تمام بندگانش به او محتاج و نیازمندند.

۱- سوره توبه - آیه ۱۱۱. ۲- سوره بقره - آیه ۱۵۱.

۳- مرحوم حاجی سبزواری در تعریف اراده گوید:

«عقوب داع در کما الملاهیة»

شوقاً مؤکداً ارادة

یعنی شوق مؤکدی که پس از انگیزه و درکی که با طبع ما سازگار است پیدا شود، آن شوق مؤکد را اراده می نامند.

مرحوم ملاصدرا در تعریف مقدمات اراده گوید: «... إِنَّا نَتَصَوَّرُ وَنُصَلِّقُ بِفَائِدَتِهِ الْعَائِدَةَ إِلَيْنَا تَصَدِّقاً ظَنِيّاً أَوْ جَهْلِيّاً أَوْ عِلْمِيّاً بِأَنَّ فِيهِ مَنَفَعَةً مَا أَوْخِرْنَا مَا مِنْ الْخَيْرَاتِ الْحَقِيقِيَّةِ أَوِ الظَّنِّيَّةِ عَائِدَةً إِلَى جَوْهَرِ ذَاتِنَا أَوْ إِلَى قُوَّةٍ مِنْ قُوَانَا، فَيَنْبَغُ مِنْ ذَلِكَ الْعِلْمُ التَّصَوُّرِيّ وَذَلِكَ الْحُكْمُ التَّصَدِّقِيّ، شَوْقٌ إِلَيْهِ، فَإِذَا قُوِيَ الشَّوْقُ النَّفْسَانِيّ وَاشْتَدَّتْ وَاهْتَزَّتْ الْقُوَّةُ الْإِرَادِيَّةُ، حَصَلَتِ الْإِرَادَةُ السُّنَّاتُ بِالْإِجْمَاعِ...» (اسفار - ج ۳ ص ۷۴).

۴- در توحید صدوق، روایتی در تعریف اراده مخلوق و اراده خالق از امام رضا علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرماید: «الارادة من المخلوق، الضمير وما يبدوله بعد ذلك من الفعل، واما من الله عز وجل فارادته لاحداثه لا غير ذلك لانه لا يرزوي ولا يهزم ولا يتفكر، وهذه الصفات متغية عنه، وهي من صفات

الخلق فإرادة الله هي الفعل لا غير ذلك يقول له: كن فيكون بلا لفظ ولا نطق ولسان ولا هيئة ولا تفكر ولا كيف لذلك كما أنه بلا كيف».

یعنی اراده مخلوق، امر درونی او است و آنچه پس از آن از کارها، از او سر می زند و اما اراده خداوند همان احداث و ایجاد کردن و آفریدن او است نه چیز دیگر، زیرا او نمی اندیشد و قصد نمی کند و تفکر نمی نماید و این صفات در او راه ندارد چه اینها از صفات بندگان است و اما اراده خداوند همان فعل او است نه چیز دیگر بهر چه گوید: کن (باش)، فیکون (موجود می شود) بدون لفظ و با زبان سخن گفتن و آهنگ کردن و اندیشیدن و اراده خداوند چگونگی ندارد، چرا که «چگونگی» در ذات او راه ندارد.

و همچنین یکی از اصحاب گوید: خدمت امام باقر «ع» رسیدم، عمرو بن عبدالمطلب بر آن حضرت وارد شد و از آن حضرت پرسید: قربانت کردم! خداوند می فرماید: «ومن يحلل عليه غصبي فقد هوى» هر کس، غضب و خشم من بر او در آید، سقوط کرده است! این غضب خداوند چه می باشد؟

حضرت پاسخ فرمود: «هو العقاب یا عمرو. انه من زعم أن الله قد زال من شيء؛ إلى شيء فقد وصفه صفة مخلوق، وإن الله تعالى لا يستغزوه شيء فيغتره».

ای عمرو! غضب خداوند همان کیفر او است. همانا اگر کسی خیال کند که خداوند از حالیی به حالیی دیگر منتقل می شود، او را به یکی از صفات بندگان، توصیف کرده است! و خداوند را چیزی از جا نمی کند (عصبانی نمی نماید) تا اینکه تغییرش دهد. (کافی - ج ۱ ص ۱۴۹).

۵- سوره توبه - آیه ۴. ۷- سوره فتح - آیه ۱۸.

۶- سوره آل عمران - آیه ۳۹. ۸- توحید صدوق - ص ۱۶۹.